

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مونیسای جی. آلجین
برگردان از: آمادور نویدی
۲۳ دسمبر ۲۰۱۷

تروتسکیسم ضدانقلاب در خفاء (۱۱) وضعیت المان - مسأله سوسیال فاشیسم - و موضع ارتجاعی و خیال‌پردازانه تروتسکیسم



مونیسای جی. آلجین



تروتسکی

وضعیت المان و مسأله سوسیال فاشیسم

سوسیال دمکراسی بزرگترین عامل ثبات سرمایه داری پس از اولین دور جنگ‌ها و انقلابات بود. در کشورهایی مانند المان و اتریش، رهبران سوسیال دمکراسی در واقع متعهد به سازمان‌دهی و حفظ دولت سرمایه داری، علیه یورش انقلابی کارگران بودند. نوسکه، سوسیال دمکرات المانی در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انقلاب کارگران را در المان غرق در خون کرد. وزرای سوسیال دمکرات اعتصابات کارگران را سرکوب نمودند، به تظاهرات کارگران تیراندازی کردند، و علیه کارگران حکومت نظامی اعلام نمودند. جهت رام کردن قیام مردم مستعمرات، دولت سوسیالیستی در

بریتانیا ارتش را اعزام نمود. سوسیال دمکرات فرانسه پیش‌گام معرفی حکومت نظامی های امپریالیستی بود. به طور خلاصه، در همه جا رهبران سوسیال دمکرات بخشی و بسته ای از دستگاه دولت بورژوازی بودند. آن‌ها ایده ای را مطرح ساختند مبنی بر این‌که یک دولت ائتلافی وجود دارد، برای مثال، یک دولت سرمایه داری و وزرای سوسیالیستی، که در آن‌جا ما یک مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم داریم. واقعیت این‌ست‌که در یک دولت ائتلافی از آن‌جائی که بنیان سرمایه داری، مالکیت خصوصی و استثمار آن متزلزل نمی‌شود، یک دولت سرمایه داری باقی می‌ماند. به عکس، با فریب کارگران و با ایده گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، فقط در خدمت تقویت سرمایه داری است.

در واقع سوسیال دمکراسی در المان و اتریش به رشد فاشیسم کمک نمود. باندهای فاشیستی تحت حمایت دولت‌های سوسیال دمکراسی سازماندهی شدند. از طرف رؤسای پولیس سوسیال دمکرات در تظاهرات فاشیستی مزاحمتی ایجاد نمی‌شد، در حالی‌که تظاهرات کمونیست‌ها را پراکنده می‌کردند. باندهای فاشیستی اجازه مسلح شدن داشتند، درحالی‌که سازمان میلیتانت جبهه سرخ کارگران المان غیرقانونی شده بود. بارها جهت جلوگیری از جنبش کارگرانی که خواهان بهبود شرایط غیرقابل تحمل خود بودند حکومت نظامی و نیمه حکومت نظامی معرفی شد.

به همان شیوه ای که لنین پس از خیانت سوسیال دمکراسی به پرولتاریا در آغاز جنگ (اول جهانی)، رهبران سوسیال دمکرات را سوسیالیست‌های میهن‌پرست و سوسیال های شوینیست (میهن پرست افراطی) خواند، این‌بار کمونیسم بین الملل، پس از خیانت سوسیال دمکراسی، رهبران را سوسیال فاشیست‌ها می‌خواند – به این مفهوم که راه را برای فاشیسم آماده نموده اند.

این برای پرولتاریای المان و همه جهانی که رهبران سوسیال دمکراسی منافع مشترکی با سرمایه داری داشتند، فاجعه‌بار بود. فاجعه‌بار بود که میلیون‌ها کارگر با عبارات سوسیالیستی رهبران سوسیال دمکرات فریب داده شدند و به آن‌ها اعتقاد داشتند که مبارزان واقعی منافع طبقه کارگرند. این مایه تأسف بود که حزب کمونیست المان فقط توانست رأی حدود شش میلیون نفر را بدست آورد و اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر را پشت سر خود نداشت. این برای کارگران المان و برای انقلاب جهانی بهتر می‌شد اگر توده های کارگر المانی توهمات کمتری نسبت به رهبران سوسیال دمکرات خود ابراز می‌کردند. چنانچه (توده ها) در یک جبهه متحد (خلق) قدرت‌مند در المان سازمان‌دهی شده بودند، این‌را برای فاشیسم دشوار می‌ساختند که به قدرت برسند.

نمی‌توان این‌را انکار نمود که ضعف های خاصی در کار حزب کمونیست المان وجود داشت، اما مخالفت با جبهه متحد(خلق) در میان آن‌ها نبود. حزب کمونیست موفق نشد که تمام اعضای خود را به درون اتحادیه های کارگری رفرمیست ببرد که در آن‌جا از حمایت انقلابی قدرت‌مندی برخوردار بشود. در اتحادیه های رفرمیست به اندازه کافی فعالیت نکرد – و این اهمال‌ترین بخش فعالیت‌هایش بود، اگرچه قبل از ظهور فاشیسم اپوزیسیون اتحادیه کارگری سرخ را با بیش از ۳۰۰ هزار عضو بنا نهاد. حزب کمونیست به اندازه کافی ریشه خود را در کارخانه ها و کارگاه های کارگری پرورش نداد. حزب کمونیست به اندازه کافی در جهت نزدیک شدن به صفوف کارگران سوسیال دمکرات انعطاف بخرج نداد. بارها به وسیله کمونیسم بین الملل به همه این کمبودها اشاره شد، و حزب تلاش‌های فراوانی جهت بهبود کار خود انجام داد. در نتیجه، فوق العاده به نفوذ خود افزود و در خاتمه، نفوذش به طور فزاینده ای رشد نمود.

«در طول آخرین دوره قبل از به‌قدرت رسیدن هیتلر، نفوذ حزب کمونیست در توده های گسترده و حتی در میان سوسیال دمکرات‌ها، اعضای اتحادیه های رفرمیست، و همچنین اعضای سازمان پرچم سرخ (رایش بنارز)، به همان دلیلی بود که قادر به سازمان‌دهی مبارزه علیه این فرمان اضطراری بود. محبوبیت حزب بسیار افزایش یافته بود، و

اعضای اتحادیه های کارگری رفرمیست شروع به شرکت در اعتصابات به رهبری اپوزیسیون اتحادیه کارگری سرخ و کمونیست ها می کردند. بدین ترتیب، علاوه بر کمونیست ها، اعضای اتحادیه های کارگری رفرمیست و حتی سوسیالیست های ملی گرا در کمیته اعتصاب برلین شرکت نمودند.» (ا. پیاتنیتسکی، وضعیت کنونی در المان، ص. ۲۰).

حزب کمونیست المان آماده مبارزه با فاشیسم بود. در واقع، بارها کمونیست ها با باندهای فاشیستی در خیابان ها جنگیدند. حملات آن ها را دیدند و حملات پولیس را در پروسیا* برای مثال، که تحت فرماندهی سوسیال دمکرات ها بود و همه جا از پیراهن قهوه های حمایت می کردند.

*پروسیا (پادشاهی سابق المان- کشور کوچکی در سواحل جنوب شرقی دریای بالتیک - مرکز بیسمارک امپراتوری جدید المان بود- که پس از شکست المان در جنگ جهانی اول منسوخ شد- م).

کمونیست ها جهت ایجاد جبهه متحد (خلق) با کارگران سوسیال دمکرات، و در صورت نیاز از طریق توافق با رهبران سوسیال دمکرات فعالیت می کردند، که ممکن است در (موارد) زیر دیده شود:

در سال ۱۹۲۵، حزب کمونیست المان به حزب سوسیال دمکرات پیشنهاد یک مبارزه متحد علیه خطر هواداران سلطنت را نمود. بعد در این سال، با دیدن این که کمونیست ها و سوسیال دمکرات ها اکثریت اعضا را در شهرداری برلین دارند، کمونیست ها جهت منافع کارگران به سوسیال دمکرات ها پیشنهاد یک برنامه اقدام مشترک را دادند. در سال ۱۹۲۶، کمونیست ها رهبران سوسیال دمکرات را فراخواندند تا در یک همپرسی علیه بازگشت اموال به خانواده سلطنتی قبلی المان ملحق شوند. در بهار سال ۱۹۲۸، حزب کمونیست پیشنهاد تظاهرات مشترک اول ماه مه، روز جهانی کارگر را داد. در اکتوبر سال ۱۹۲۸، حزب کمونیست پیشنهاد اقدام مشترک ضد نظامی گری - علیه ساخت یک رزمنه جنگی را داد. در بین سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ حزب کمونیست بارها پیشنهاد اقدام مشترک علیه کاهش دستمزد را نمود. در اپریل ۱۹۳۲، حزب پیشنهاد یک مبارزه مشترک از سازمان های طبقه کارگر علیه کاهش قریب الوقوع دستمزد را داد.

همه این پیشنهادات از طرف سوسیال دمکراسی رد شد. توده های گسترده کارگران جهت اقدام مشترک به برخی از درخواست های حزب کمونیست پاسخ گفتند. رهبران سوسیال دمکرات همکاری با احزاب سرمایه داری را ترجیح می دادند.

هنگامی که وُن پابن سوسیال دمکرات ها را از دولت پروسی بیرون انداخت، حزب کمونیست پیشنهاد یک اعتصاب عمومی مشترک جهت لغو احکام اضطراری و منحل کردن پرسنل توفان را داد. در ۳۰ جنوری سال ۱۹۳۳، زمانی که هیتلر به قدرت رسید، حزب کمونیست دوباره پیشنهاد یک اعتصاب عمومی جهت مبارزه با ارتجاع را داد. دوباره در ماه مارچ ۱۹۳۳، پس از سوزاندن رایشتاگ، حزب کمونیست از حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه های کارگری خواست تا یک اعتصاب عمومی علیه حمله به کارگران را اعلام کنند. همه این پیشنهادات توسط سوسیال دمکرات های رد شد که ترجیح می دادند باور کنند که آن ها می توانند تحت هر رژیم سرمایه داری عمل کنند و اندک قدرت خود را حفظ نمایند.

چه کسی مقصر است؟

تروتسکی می گوید: کمونیست ها مقصر اند. چرا؟ بدین جهت که آن ها سوسیال دمکرات ها را سوسیال فاشیست ها خوانده اند. تروتسکی نمی تواند این واقعیت را انکار کند که کمونیست ها جهت ایجاد جبهه متحد (خلق) تلاش می کردند.

کمونیست‌ها اقدام ضدفاشیستی را سازماندهی می‌کردند که کارگران احزاب مختلف را متحد سازند. کمونیست‌ها فعالیت می‌کردند تا جبهه متحد را در کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها سازمان‌دهی کنند. اما رهبران سوسیال‌دمکرات بذر بی‌اعتمادی را نسبت به کمونیست‌ها و نسبت به جبهه متحد (خلق) می‌کاشتند، و این مانع اقدام کمونیست‌ها می‌شد. تروتسکی نیز سهم خود را نیز در تفرقه افکنی ادا نمود.

اما اکنون او خرسند نیست.

این به اصطلاح تک‌خال حکم اوست:

«چنانچه کمیزن از سال ۱۹۲۹، یا حتی از سال ۱۹۳۰، یا سال ۱۹۳۱، در بنیان سیاست‌های خود عدم توافق عینی بین سوسیال‌دمکراسی و فاشیسم، و یا به طور دقیق‌تر بین فاشیسم و سوسیال‌دمکراسی را قرار می‌داد؛ اگر بر اساس یک سیاست سیستماتیک (اصولی) و ماندگار از جبهه متحد (خلق) ساخته بود، المان در طول چند ماه، با شبکه قدرت‌مند کمیته‌های دفاع پرولتاریائی، و شوراهای کارگری بالقوه تحت پوشش قرار گرفته می‌شد.» (لئون تروتسکی، میلیتانت، ۱۰ مارچ، ۱۹۳۴).

اما، جناب تروتسکی، بین سوسیال‌دمکراسی و فاشیسم، یا دقیق‌تر: بین رهبران سوسیال‌دمکراسی و فاشیسم هیچ عدم توافقی وجود نداشت. تا آنجائی که رهبران سوسیال‌دمکراسی در نظر داشتند، هیچ عدم توافقی وجود نداشت. آنها پیش‌بینی نمی‌کردند که بی‌رحمانه (از صحنه سیاست) رانده می‌شوند. آن‌ها بخش قابل توجهی از دستگاه‌های دولتی را تحت تمام رژیم‌های قبل از هیتلر شکل داده بودند و متقاعد شده بودند که حتی تحت هیتلر سهم خاصی از قدرت آن‌ها حفظ می‌گردد. (برای سوسیال‌دمکرات‌ها) مهم نبود که چقدر کمونیست‌ها قبل از آنان نتایج ترسناکی را که باید از صعود فاشیسم توقع داشته باشند، تصور کرده بودند - اما سوسیال‌دمکرات‌ها بسادگی آن‌را نمی‌پذیرفتند. سوسیال‌دمکرات‌ها می‌گفتند که بهتر می‌دانند.

شاهد (ما) رفتار رهبران سوسیال‌دمکرات اتریش است که به اصطلاح خیلی رادیکال‌تر از هم‌قطاران المانی خود بودند و کسانی‌که تجارب رفقای المانی خود را داشتند. شهادت اُتو بائور مارکسیست «چپ»، در مصاحبه با خبرنگار نیویورک تایمز، جی ائی آر جیدی (منتشر شده در ۱۸ فبروری، ۱۹۳۴) را بخوانید که چگونه سوسیال‌دمکرات‌های اتریش آماده هم‌کاری با دولفوس، دیکتاتور فاشیست به هزینه قانون اساسی اتریش بود:

«از زمان پیروزی هیتلر در المان (۵ مارچ) وقتی‌که انتخابات رایش‌تاک کنترول (کشور) را به المان نازی داد، حزب ما بزرگترین اشتباهات را جهت توافق با دولت کرده است... در اولین هفته‌های ماه مارچ، رهبران ما هنوز در رابطه نزدیک با دولفوس بودند و اغلب سعی داشتند تا او را راضی به توافق با راه حل قانونی بکشانند. در پایان ماه مارچ، او به رهبر ما، دکتر دیننبرگ، شخصاً قول داد که در ابتدای اپریل، مذاکرات با ما را جهت اصلاح قانون اساسی باز می‌کند [جهت محدود ساختن دمکراسی بورژوائی که مناسب فاشیسم باشد - او جی اُ]. این وعده هرگز برآورده نشد، چون‌که در ابتدای اپریل، او به طور قطعی به اردوگاه فاشیستی منتقل شد... و از صحبت با سوسیالیست‌ها خودداری کرد. وقتی‌که او گفت مایل به دیدن رهبران موجود نیست، ما پیشنهاد اعزام مذاکره‌کنندگان دیگری ارائه دادیم. او بشدت رد کرد. وقتی‌که ما نمی‌توانستیم او را دوباره ببینیم، تلاش نمودیم که از طریق افراد دیگری با او مذاکره کنیم. صادقانه بگویم، ما همه تلاش خودمان را کردیم. ما نزد رئیس جمهور میکلاس رفتیم... بعد ما از طریق سیاستمداران مذهبی که از مدت‌ها قبل می‌شناختیم، تلاش کردیم... اما همه چیز بر مقاومت لوجوانه دولفوس خُرد شد که بسادگی نمی‌خواست دوباره سوسیالیست‌ها را ببیند و بشنود. گروهی از سوسیالیست‌های مذهبی با گروهی از دمکرات‌های کاتولیک همراه شد و تلاش نمود که کلیسا را وادار به مداخله نماید. این (شگرد) هم شکست خورد.»

بر فرض هم که شما در آن زمان یک جبهه متحد (خلق) ارائه می‌دادید که کمونیست‌ها با دلفوس مبارزه کنند؟ آن‌ها به مبارزه با فاشیسم فکر نمی‌کردند. آن‌ها هیچ قصدی در دفاع از دمکراسی بورژوائی نداشتند. به این اعتراف ارزشمند توسط بانور در همان مصاحبه گوش دهید:

«ما پیشنهاد بزرگترین امتیازاتی را دادیم که یک حزب دمکراتیک و سوسیالیستی تا به حال ارائه داده است. ما گذاشتیم که دالفوس بداند که اگر او فقط یک لایحه را از مجلس بگذراند، ما اقداماتی را قبول می‌کنیم که به دولت اجازه می‌داد تا به وسیله حکم بدون پارلمان برای دو سال حکومت کند [تأکید از ا. جی. ا.]. با دو شرط، که یک کمیته کوچک پارلمانی، که در آن دولت اکثریت را داشته باشد، و بتواند قادر به انتقاد از دیوان قانون اساسی و احکام باشد، و تنها حراست علیه نقض قانون اساسی، باید برگردانده شود.»

سوسیال دمکرات‌ها به طور قطع آماده بودند تا آنجائی که لازم بود بروند. سوسیال دمکرات‌های «چپ» آماده پذیرفتن لغو پارلمان بودند، به شرطی که این لغو توسط حکم پارلمانی باشد (پروسه ای که در واقع در المان تحت هیتلر تمرین شد). سوسیال دمکرات‌ها آماده بودند، و گفتند، موافق دولت بدون پارلمان «برای دو سال» هستند، اما این کاملاً آشکارست که بسیار دشوار نمی‌شد که آن‌ها را وادار به قبول زمان اضافی کرد. سوسیال دمکرات‌ها علاقه مند به حفظ موقعیت‌های خود در اتحادیه‌های کارگری، شهرداری‌ها، نیروی پولیس، و سیستم قضائی بودند. که بخوبی می‌دانستند این موقعیت‌ها تحت فاشیسم کاهش می‌یابند. سوسیال دمکرات‌ها به سایه قدرت در آن زمان چسبیده بودند وقتی که طبق شهادت خود آن‌ها، نارضایتی و تحریک کارگران علیه سیاست محافظه کار کمیته حزب ما افزایش یافت، در حالی که تحریکات دولت افزایش می‌یافت... در هفته‌های گذشته شور و هیجان به اوج تب خود ارتقاء یافت.» (همانجا).

تروتسکی بدین دلیل کمونیست‌ها را مقصر می‌داند که چنین رهبران (سوسیال دمکراتی) را جهت سازماندهی جبهه متحد (خلق) تهییج نکرده است.

اما به خاطر داشته باشید که تروتسکی کمونیست‌ها را مقصر نمی‌داند که به کارگران نزدیک نشده اند، برای این که تروتسکی بخوبی می‌داند که کمونیست‌ها به کارگران نزدیک شدند و هر تلاشی جهت نزدیکی به کارگران کردند تا کارگران را به پیوستن در جبهه متحد (خلق) تشویق نمایند. اتهام اصلی تروتسکی این است که رهبران کمونیست با رهبران سوسیال دمکراسی صلح برقرار نکردند.

استدلال تروتسکی در حمایت از احتمال یک جبهه متحد (خلق) با رهبران سوسیال دمکرات حقیقت ندارد.

«سوسیال دمکراسی [او می‌گوید] بدون تکیه کردن بر سازمان‌های سیاسی و اتحادیه کارگری طبقه کارگر نه می‌تواند زنده بماند، نه نفس بکشد. هم‌زمان دقیقاً در این راستاست که تضاد عدم سازش بین سوسیال دمکراسی و فاشیسم اتفاق می‌افتد؛ و دقیقاً در امتداد این مسیر ضرورت و مرحله غیرمحدود سیاست‌های جبهه متحد (خلق) با سوسیال دمکراسی باز می‌گردد.» (میلیتانت، ۱۰ مارچ، ۱۹۳۴).

این استدلال، حتی در زمینه ترجمه ضعیف آن از متن انگلیسی نادرست است. حوادث نشان داده اند که بورژوازی وقتی که بفهمد سوسیال دمکراسی دیگر قادر به کنترل جنبش انقلابی توده‌ها نیست به فاشیسم متوسل می‌شود. به همین دلیل تمام سازمان‌های توده‌ئی طبقه کارگر، حتی اگر تحت سلطه رهبران سوسیال دمکراسی باشند، (باز هم) سرکوب می‌شوند. اما رهبران سوسیال دمکراسی قبل از ظهور هیتلر این امر را قبول نداشتند.

آن‌ها بر دمکراسی سرمایه داری، بر قانون اساسی و ایماز، بر احترام المان برای نظم و قانون و – بالاخره – بر رکورد خود در چابلوسی برای بورژوازی تکیه کرده بودند. آن‌ها سیاست حمایت از «شرکمتز» را اختراع کردند که تنها بهانه ای برای همکاری با بورژوازی بود. زویربیبیل، رئیس پولیس آن‌ها در برلین بدون مجوز، کارگران شرکت کننده در

راهپیمائی اول ماه مه - روز جهانی کارگر (سال ۱۹۲۹) را با مسلسل به رگبار گرفت. شمار قربانیان بیش از ۳۰ نفر بود. رهبران آن‌ها تصویب قانون نیمه حکومت نظامی را جهت فرونشاندن شورش کارگران معرفی کردند. رهبران آن‌ها حامی کاهش دست‌مزد و حامی تسلیحات/ساز و برگ نظامی بودند. سوسیال دموکراسی از دولت‌های برونینگ، وُن پاپن و اشلاچر حمایت نمود. آماده حمایت از هیتلر بود. آیا دولت هیتلر را پس از انتخابات ۵ مارچ، ۱۹۳۴ به رسمیت شناخت، اعلام نکرد که هیتلر قانوناً توسط هیندنببرگ منصوب شده و با اکثریت رأی مردم اختیار روشن به او داده شده است؟

چنانچه شانس به سوسیال دمکرات هاداده می‌شد، آیا آماده همکاری با دولت هیتلر نبودند؟ آیا حتی پس از آن‌که با چکمه های نازی ها لگد خوردند، نقش اپوزیسیون وفادار را به عهده نگرفتند؟ آیا گروه پارلمانی سوسیال دمکرات، در ۱۷ ماه مه سال ۱۹۳۳، متفقاً در رایشتاک به نفع سیاست هیتلر رأی ندادند؟ آیا کارل سیوبرینگ علی‌رغم همه این‌ها، حامی هیتلر باقی نماند؟ آیا همین رهبر سوسیال دمکرات کارکشته از سائر مردم تقاضا نکرد که به نازی ها رأی بدهند؟ آیا رهبران اتحادیه های کارگری سوسیال دمکرات پیش‌قدم هیتلر نشدند؟

وقتی‌که آن‌ها سقوط کردند، هنگامی‌که آن‌ها با رسوائی و بدون مقاومت برکنار شدند، آنوقت بود که روند ارزش گذاری مجدد نه فقط در میان کارگران سوسیال دمکرات ها، بلکه همچنین در میان برخی از رهبران آن‌ها شروع شد. بخشی (سیوبرینگ و شرکاء) فقط منتظر فرصتی بودند که توسط فاشیست ها «به خدمت گرفته شوند». (جناح) مرکز مردم بود. (جناح) چپ حامی جبهه متحد (خلق) با کمونیست‌ها بود. جبهه متحد (خلق) به سرعت در حال ساختن، به ویژه در فرانسه، اسپانیا و همچنین در امریکا - تحت ابتکار و رهبری کمونیست‌ها بود. اما اگر کسی توقع داشته باشد که قبل از جنوری ۱۹۳۳، رهبران سوسیال دموکراسی المان موافق جبهه متحد (خلق) با کمونیست‌ها بودند، تنها می‌تواند یک تروتسکیسم باشد.

در عمق همه این نطق های کسالت آور، گرایش منشویکی تروتسکی نهفته است. منشویک قدیمی ادعای رهبری «اپوزیسیون چپ» را تکرار می‌کند. او معتقد نیست که سوسیال دموکراسی «به همان اندازه بد است». تروتسکی صادق است وقتی که می‌گوید کمونیست‌ها نباید رهبران سوسیال دمکرات را سوسیال فاشیسم بخوانند. زیرا او بر این باور است که آن‌ها سوسیال فاشیسم نیستند. او معتقد است که سوسیال دمکرات‌ها مبارز هم هستند، حداقل برای دموکراسی بورژوازی و برای منافع کارگران تا آنجائی که آن‌ها بتوانند تحت دموکراسی بورژوازی مورد دفاع قرار گیرند. از نظر تروتسکی سوسیال دمکرات‌ها «نیز» سوسیالیست هستند. حالا کاملاً درست است که اگر کمونیست‌ها موقعیت خودشان را رها کرده بودند و با رهبران سوسیال دمکرات المان بر اساس شرایط این رهبران صلح کرده بودند، آنوقت می‌توانستند یک جبهه متحد (خلق) داشته باشند. مشکل این‌ست که این جبهه متحد (خلق) علیه فاشیست نمی‌شد. تقلید مسخره آمیز از کل سلسله تجربیات فرانسه آشکار است. زمانی‌که جبهه متحد (خلق) در فرانسه ایجاد شد، هنگامی‌که جنبش‌های توده ئی علیه فاشیسم بر اساس جبهه متحد (خلق) شروع به گسترش نمودند، گروه تروتسکی به حزب سوسیالیست ملحق شد، با آن جوش خورد، و با حزب سوسیالیست علیه جبهه متحد (خلق) می‌جنگید.

شما در این‌جا تروتسکیست‌ها را در عمل می‌بینید.

اما چرا حزب کمونیست با نیروهای خود در المان در اوایل سال ۱۹۳۳ قیام مسلحانه نکرد؟ این مشکل المان اغلب توسط تروتسکیست‌ها پرسیده می‌شود.

پاسخ به این توسط لنین داده شده که «قانون بنیادی انقلاب» را توضیح می‌دهد.

«این برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شده و سرکوب شده درک کنند که به شکل گذشته نمی‌توانند زندگی کنند و خواهان تغییر آن باشند؛ برای انقلاب، ضروری‌ست که استثمارگران قادر نباشند به سبک گذشته زندگی و حکومت کنند. تنها زمانی که «طبقات پائین تر» رژیم گذشته را نخواهند، و هنگامی که «طبقات بالاتر» قادر به حکومت کردن مانند گذشته نباشند، آن وقت انقلاب می‌تواند موفق گردد. ممکن‌ست این حقیقت را به شیوه دیگری بیان کرد: بدون بحران همه جانبه، که هر دو استثمارشوندگان و استثمارگران را تحت تأثیر قرار دهد، انقلاب امکانپذیر نیست. [تأکید از ام. جی. ا.]. جهت انقلاب ابتداء لازم‌ست، که اکثریت قریب به اتفاق کارگران (یا حداقل اکثریتی از کارگران آگاه، متفکر، و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را کاملاً درک کنند، و آماده باشند تا جان خود را فدای انقلاب کنند؛ دوم، طبقه حاکمه در شرایط بحران دولتی باشد، شرایطی که حتی عقب افتاده ترین توده ها را به سیاست جذب کند... دولت را تضعیف نماید و سرنگونی سریع آنرا توسط انقلاب آسان کند.» (وی. آی. لنین، مجموعه آثار، چاپ روسی، جلد ۲۵، ص. ۲۲۲).

در بحث موقعیت المان از زمانی که هیتلر به قدرت رسید، ا. پیاتنیتسکی، رهبر کمونیسم بین الملل، تعریف لنینیستی بالا از موقعیت انقلابی را ذکر نمود و نتیجه گیری اجتناب ناپذیری گرفت. او گفت:

«آیا تمام این شرایط در المان در جنوری سال ۱۹۳۳ کاملاً رشد کرده بودند و وجود داشتند؟ خیر. کل بورژوازی، در مواجهه با مخاطره یک انقلاب پرولتری، علی‌رغم وجود نفاق در میان آن‌ها، متحداً علیه پرولتاریای انقلابی ایستاده بودند. اکثریت قریب به اتفاق خرده بورژوازی که توسط هیتلر نمایندگی می‌شدند، به آن‌ها بازگشت المان «با عظمت» گذشته را وعده داده بود که در آن خرده بورژوازی در شرایط کم و بیش نسبتاً خوبی زندگی کرده بود. پرولتاریا توسط حزب سوسیال دمکرات که هنوز اکثریت کارگران از آن پیروی می‌کرد، منشعب شده بود. بنابراین، استثمارگران هنوز قادر به زندگی و رهبری کردن بودند، و هنوز مانند گذشته قادر به استثمار طبقه کارگر بودند، اگرچه با شیوه های جدید فاشیستی. (ا. پیاتنیتسکی، موقعیت کنونی در المان، ص. ۲۷).

هیأت رئیسه کمیته اجرائی کمینترن، که موقعیت المان را ارزیابی می‌کرد، از رابطه موجود نیروهای اجتماعی المان به تنها نتیجه گیری رسید که یک رهبری مسؤل می‌تواند بیرون بکشد.

«تحت این شرایط [قطعنامه هیأت رئیسه می‌گوید] پرولتاریا در موقعیتی بود که نمی‌توانست سازمان‌دهی کند و در واقع در آن نوع سازمان‌دهی شکست خورد که بتواند یک ضربه فوری و قاطع علیه آن دستگاه دولتی بزند، که، به‌منظور مبارزه علیه پرولتاریا، سازمان‌های جنگی بورژوازی فاشیستی را جذب کرده بود: پرسنل توفان، کلاه خودهای فولادین و رایکسویر. بورژوازی قادر شد بدون مقاومت جدی قدرت دولت را در کشور به سوسیالیست‌های ناسیونالیست بدهد که از طریق تحریکات، ترورهای خونین و تهاجم سیاسی علیه طبقه کارگر عمل می‌کرد.

«لنین در تجزیه و تحلیل موقعیت‌ها جهت قیام‌های مختلف پرولتاریا گفت، که یک نبرد قاطع می‌تواند کاملاً آماده/بلوغ بنظر بیاید،

«...اگر تمام نیروهای طبقاتی که علیه ما دشمنی دارند به اندازه کافی درگیر شده باشند، به اندازه کافی ضربه خورده باشند، به اندازه کافی خودشان را با مبارزه ای که فراتر از قدرت آن‌ها تضعیف کرده باشد. اگر تمام عناصر متزلزل، مردد، بی ثبات، واسط، برای مثال، خرده بورژوازی، و دمکراسی خرده بورژوازی همان‌گونه که قابل تشخیص از بورژوازی است، خودشان را به اندازه کافی نزد مردم افشاء کرده باشند، خودشان را به اندازه کافی با ورشکستگی عملی بی اعتبار کرده باشند. اگر در میان پرولتاریا همبستگی توده ای جمع شده باشد، و قیام با شدت به نفع حمایت از قاطع ترین اقدامات فوق العاده جسور و انقلابی علیه بورژوازی باشد، آن وقت انقلاب به حد بلوغ رسیده است، و

چنانچه ما به موقع تمام شرایط ذکر شده بالا را در نظر بگیریم ... و لحظه مناسب را انتخاب کرده باشیم، پیروزی ما حتمی است.»

« خصوصیات ویژه شرایط زمان کودتای هیتلر این بود که این شرایط برای قیام پیروزمندانه هنوز در آن لحظه به حد بلوغ نرسیده، و تنها در یک حالت جنینی وجود داشت.

« همانگونه که برای پیش‌آهنگ پرولتاریا، حزب کمونیست، مایل به افتادن در ماجراجویی نیست، البته، با اقدامات خود نمی‌توانست برای این عامل ناپیدا غرامت بپردازد و تاوان اعمال خود را بدهد.»

انتقاد تروتسکی از کمینترن بیان ناامیدی یک خرده بورژوازی ترسیده از فاشیسم و بی اعتقادی نسبت به نیروهای انقلابی پرولتاریاست. بنابراین، سیاست‌های پیش‌نهادی تروتسکی، سیاست‌های یک خرده بورژوازی رفرمیست متوحش است.

«شعارهای دمکراتیک و توهمات [او می‌گوید] را نمی‌توان با حکم لغو نمود. لازمست که توده‌ها از آن‌ها عبور کنند و با تجربه مبارزه بیش‌تر دوام بیاورند... ضروریست که عناصر پویا را در این موقعیت دفاعی طبقه کارگر پیدا نماییم؛ ما باید توده‌ها را وادار کنیم که از منطق دمکراتیک خود نتیجه‌گیری نمایند؛ ما باید کانال‌های مبارزه را عریض‌تر و عمیق‌تر کنیم.» (لئون تروتسکی، وظایف کنونی ما، میلیتانت، ۹ دسامبر، سال ۱۹۳۳).

در این کلمات یک برنامه کامل وجود دارد. این یک پیش‌فرض جهت یک موقعیت سیاسی عام است که ارتجاع سیاه قبلاً انتخاب کرده است که برای یک دوره بسیار طولانی حکومت کند و جایی برای هیچ تفکری از جنگ پرولتاریا مصمم جویای قدرت نمی‌تواند وجود داشته باشد. این (برنامه) یک سیستم سرمایه‌داری باثبات را پیش‌بینی می‌کند. این (برنامه) فرض می‌کند که مبارزه کارگران جهت بهبود شرایط فوری آن‌ها ضرورتاً باید از کانال‌های پارلمانی حرکت کند. بنابراین این (برنامه) مبارزه جهت اصلاحات دمکراتیک را به عنوان وظیفه اصلی کارگران به پیش می‌برد.

این برنامه تروتسکی درست مانند تمام خلاقیت‌های سوسیال دمکراتیک، هم ارتجاعی و هم خیال‌پردازانه است. بدین جهت ارتجاعیست که مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت را در زمانی که شرایط به سرعت جهت چنین مبارزه‌ای فراهم شده است را رها می‌سازد. بدین دلیل خیال‌پردازانه است چون که امکان ندارد کارگران همیشه خودشان را به‌تنهایی با «شعارهای دمکراتیک» محدود سازند، اگر آن‌ها بخواهند از حقوق خود برای زندگی کردن دفاع نمایند.

کارگران گرسنه اند. آن‌ها سرکوب می‌شوند. آن‌ها باید جهت دست‌مزد بالاتر، بیمه اجتماعی، علیه خشونت پولیس، علیه قوانین اعدام بدون محاکمه بجنگند. هر زمان که آن‌ها یک مبارزه واقعی را تقبل کنند، بناچار آن‌ها فراتر از دمکراسی بورژوائی می‌روند. آن‌ها با پولیس درگیر می‌شوند. آن‌ها دادگاه‌ها را بمبارزه می‌طلبند. آن‌ها از دستورات سرپیچی کرده و احکام بازداشت را زیر پا می‌گذارند. آن‌ها را مجبور به اخراج غیرقانونی می‌کنند. آن‌ها «شورش» می‌کنند. زمانی که سرمایه‌داری درست مانند حالا بلرزه دربیاید و تضعیف شود، تصرف قدرت یک وظیفه برای آینده نزدیک است. هر مبارزه گامی نزدیک‌تر برای تصرف قدرت است. هر نیردی به طبقه کارگر تجارب جدید، درس‌هایی از اتحاد و پیش‌رفت هم‌آهنگی علیه بورژوازی را آموزش می‌دهد. تنها یک این چنین پیش‌رفتی می‌تواند بهبود بلافاصله زندگی کارگران امروز را ارزانی کند، و حقوق ابتدائی و شرایط اقتصادی بهتری را برای آن‌ها تأمین نماید.

این مبارزه طبقاتی علیه سرمایه‌داریست که کمونیست‌ها بر روی پرچم طبقه کارگر حک کرده‌اند - مبارزه طبقاتی که در بالاترین نقطه اوج شکل خود قیام مسلحانه، نبرد نهائی جهت دیکتاتوری پرولتاریا است.

این خیانت طبقاتیست که تروتسکی در آن ساختار برنامه «انترناسیونال ۴» بی دوام خود را می‌سازد.

به یک باصطلاح «بلشویک» تروتسکیستی گوش کنید که جهان را با یک قطعه بلند از نطق خود نصیحت می‌کند:

«ما، بلشویک‌ها، در نظر می‌گیریم که نجات واقعی از فاشیسم و جنگ بر تسخیر انقلابی قدرت و ایجاد یک دیکتاتوری پرولتری تکیه دارد. اما اعتقاداً ما فقط یک خیال واهی، بدون خونریزی، و بی‌جان است - ام. جی. اُ. شما، کارگران سوسیالیست [بخان: سوسیال دمکرات‌های بوروکرات - ام. جی. اُ] موافق این مسیر نیستید. شما نه تنها هر چیزی را که کسب کرده اید نجات می‌دهید، بلکه همچنین در مسیر جاده دمکراسی به پیش حرکت می‌کنید. [در همکاری با روزولت، ریشبرگ و پرکینز - ام. جی. اُ]. خوب، تازمانی‌که ما شما را متقاعد و به طرف خود جلب نکرده ایم، ما تا پایان آماده پیروی از شما در این مسیر هستیم. [این آسان‌ترست که از شما پیروی کنیم تا بخود زحمت با صفوف کارگرانی را بدهیم که ممکنست موافق به تسلیم شدن به احکام دمکراتیک رُسای پولیس نباشند - ام. جی. اُ] اما ما از شما می‌خواهیم که مبارزه برای دمکراسی را ادامه دهید، نه در حرف بلکه در عمل بکارگیرید [برای مثال، اجازه دهید نورمن توماس ملاقات جدیدی با ملکه کشور داشته باشد - ام. جی. اُ] ... بگذارید حزب شما یک مبارزه واقعی جهت یک جنبش دمکراتیک قوی باز کند. [که حتی گمراه کننده تر از جنبش‌های حماسی یا لافولاتی است که در برنامه های خود قسمت‌های اقتصادی داشتند - ام. جی. اُ]. برای این ضروریست که قبل از هر چیز تمام بقایای دولت فئودالی را کاملاً حذف کرد. این ضرورت دارد که حق رأی به همه مردان و زنانی داده شود که به سن ۱۸ سالگی خود رسیده اند، همچنین در سربازان ارتش [گرسنگی پسرها و دخترها را فراموش کنید. به آن‌ها شادی رأی دادن را بدهید که مرهمی جهت زخم‌هایشان خواهد شد. درضمن، از بیمه اجتماعی هزینه کمتری برای اربابان برمی‌دارد - ام. جی. اُ]. تمکز کامل قدرت قانون‌گذاری/قوه مقننه و اجرائی در دست یک مجلس قرار می‌گیرد! بگذارید حزب شما یک مبارزه جدی را تحت این شعارها آغاز کند! اجازه دهید میلیون‌ها کارگر بیدار شوند، بگذارید قدرت را از طریق بحرکت درآوردن توده ها تسخیر کنند. [هورا برای یک دولت جدید ایبر- نوسکی- شیدمان- رامزی مک دونالد - ام. جی. اُ]. این در هر سرعتی یک تلاش جدی از مبارزه علیه فاشیسم و جنگ است. [به همان سبکی که سیوپرینگ، اتوبانور و جولوس دیوچ علیه فاشیسم و جنگ مبارزه کردند - ام. جی. اُ]. ما، بلشویک‌ها، حق خود می‌دانیم که به کارگران عدم کفایت شعارهای دمکراتیک را توضیح دهیم؛ ما برای خودمان در دولت سوسیال دمکرات مسئولیت سیاسی را برعهده نمی‌گیریم؛ اما صادقانه در مبارزه جهت یک چنین دولتی به شما کمک می‌کنیم [ما به شما کمک می‌کنیم که توده ها را فریب دهید - ام. جی. اُ]. همراه با شما ما تمام حملات ارتجاع بورژوازی را دفع می‌کنیم. [و کمک می‌کنیم که به کارگران و دهقانانی شکیک کنند که در مبارزه خود برای کسب نان خود قوانین دمکراتیک را نقض می‌کنند - ام. جی. اُ]. بیش از این، ما خودمان را مقید به شما می‌دانیم که تا زمانی‌که اکثریت کارگران آگاهانه خود را در سمت و سوی دیکتاتوری پرولتاریا قرار نداده است هیچ گونه اقدامات انقلابی را انجام ندهید که فراتر از محدوده دمکراسی (دمکراسی واقعی) برود. [این وظیفه دمکراتیک ماست که اعتصابات غیرقانونی را بشکنیم و گره‌مانی غیرقانونی را پراکنده سازیم. چطور آن‌ها جرأت کرده اند فراتر از محدوده دمکراسی واقعی بورژوازی بروند! - ام. جی. اُ]» (تروتسکی، وظایف کنونی ما، میلیتانت، ۹ دسامبر، ۱۹۳۳).

باید روشن شده باشد در ابتدا که تروتسکی خودش را به «کارگران سوسیالیست» معرفی کرد، منظورش رهبران سوسیالیست بود- آن‌هایی که مانع کارگران سوسیالیست از درگیر شدن در مبارزه طبقاتی واقعی گشتند. باید به این اشاره می‌شد، ثانیاً، آن برنامه ای که او پیش‌نهاد می‌کند کاملاً رفرمیستی است. تروتسکی به سوسیال دمکراسی کمک می‌کند تا در یک کشور سرمایه‌داری به دولت تبدیل گردد (صادقانه کمک می‌کند)؛ تروتسکی به سوسیال دمکراسی کمک می‌کند تا ماشین دولت سرمایه داری را بهبود بخشد؛ تروتسکی خودش را موظف می‌داند که هیچ اقدامی فراتر از دمکراسی بورژوازی انجام ندهد (وقتی‌که او می‌گوید دمکراسی واقعی، او باید بداند که چنین دمکراسی تنها در

دیکتاتوری پرولتار وجود دارد - و هر دمکراسی بورژوازی، هرچقدر هم که زیبا باشد، یک دمکراسی دروغین است که به عنوان سلاح استثمارگران علیه استثمارشدگان طراحی شده است؛ به عبارت دیگر، تروتسکی متعهد به کمک در انسجام عملکرد حکومت سرمایه داری از طریق ابزار دمکراسی دروغین بورژوازی علیه کارگران است. ضروری بود که اشاره نمود، سوم، تروتسکی این خواست های حیاتی مانند دست‌مزد بالاتر، ساعات کار روزانه کمتر، بیمه بیکاری، حق ملیت‌های تحت ستم را بیهوده حذف نکرد. برای مثال، به محض این‌که کارگران متعهد به مبارزه جهت چنین خواسته‌هایی شوند، بورژوازی قانوناً درهم می‌شکند. چون‌که به محدوده دمکراسی بورژوازی تجاوز شده است. تروتسکی بطور ضمنی به رهبران سوسیال دمکراسی قول می‌دهد که چنین اقداماتی را نه انجام دهد و نه از آن‌ها پشتیبانی نماید. به‌علاوه، تروتسکی خیلی خوب می‌داند زمانی‌که سوسیال دمکراسی در قدرت است، آن‌ها از نیروهای مسلح دولت علیه کارگران استفاده خواهند کرد، چنان‌چه آن‌ها چنین اقداماتی را انجام دهند. هنگامی‌که تروتسکی به سوسیال دمکرات‌ها التماس می‌کند که به او بپیوندند، تروتسکی مجبورست که خودش را به خواسته‌های بی‌خطری مانند مجلس محدود نماید و سن رأی دادن را پائین بیاورد. تنها در این‌جاست که سوسیال دمکراسی می‌تواند او را نیمه راه بپذیرد. و بر اساس یک چنین برنامه‌ای است که او مایل است سرنوشت تروتسکیست‌ها را با سرنوشت رهبران سوسیال دمکراسی پیوند دهد.

یکبار دیگر ما تروتسکی، یک خرده بورژوازی را می‌بینیم که وحشت زده شده است. او ظهور فاشیسم را دیده است، و بر این باورست که فاشیسم آمده است که بماند. تروتسکی معتقدست که طبقه کارگر شکست خورده است، به حزب کمونیست المان افترا می‌زند، و می‌گوید که مرده است، در حالی‌که در واقع زنده است و مبارزه می‌کند. تروتسکی مایل نیست ببیند که توده‌ها یک انقلاب اجتماعی برپا کنند. تروتسکی نمی‌خواهد درک کند زمانی‌که توده‌ها برخیزند - و هر جایی‌که برخیزند - آن‌ها باید برای زندگی خود، علیه گرسنگی، و علیه نابودی به دست سرمایه‌مالی بجنگند - و این به‌معنای جنگ علیه دولت سرمایه داری‌ست، چه از نوع فاشیستی آن و یا شکل دمکراتیک آن باشد. تروتسکی تمایلی ندارد پی‌ببرد که کارگران - توده‌های کارگر، اکثریت قریب به اتفاق کارگران کارگران - به زیر پرچم مبارزه علیه سرمایه داری می‌پیوندند، که همیشه جهت تضعیف دولت سرمایه داری مبارزه می‌کنند. تروتسکی می‌خواهد توده‌های کارگران را از درگیری در مبارزه علیه سرمایه داری تحت رهبری کمونیستی باز دارد، و به رهبران سوسیال دمکراسی برای یک جبهه متحد (خلق) بر اساس برنامه ارتجاعی و خیال‌پردازانه خود التماس می‌کند. تعجبی ندارد که او مخالف جبهه متحد (خلق) به سبک ساخته شده توسط احزاب کمونیستی باشد، که علیه سرمایه داری هدایت شده است. این نوع جبهه متحد (خلق) برای سرمایه داری سنگر نمی‌سازد. جبهه متحد (خلق) می‌آید تا سیستم سرمایه داری و حامی فاشیسم را نابود سازد.

. The Trotskyites in the U.S.A.12Next:

Table of Contents

درباره نویسنده:

ألجین، مؤیسای جی. (۱۸۷۸-۱۹۳۹)، در سال ۱۸۷۸ در شهرک یهودی نشین (شتلت) نزدیک کنیف، اکراین به دنیا آمد. پس از حضور در مدرسه سنتی یهودیان (چدر) وارد دانشگاه کنیف شد، جایی که کار خود را بعنوان یک انقلابی آغاز کرد. در سال ۱۹۰۱، به عنوان رئیس کمیته مرکزی دانشجویان انتخاب شد، در حالی‌که هم‌چنین عضو گروه

انقلابی فریبهیت بود. در آوریل سال ۱۹۰۳ رژیم تزاری به دلیل نقش او در تشکیل گروه‌های دفاع از خود یهودی دستور دستگیری او را صادر کرد، که در آن زمان مجبور به مهاجرت به ویلنا، لهستان شد. در ویلنا او عضو بوند یهودی بود، و برای فعالیت‌هایش دستگیر شد. در طول انقلاب سال ۱۹۰۵ در وین بود، و تمام اعلامیه‌های صادر شده توسط بوند را در آن دوره تألیف و تصنیف می‌کرد. از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ در هیلدبرگ تحصیل کرد، و در المان تا زمانی بود که جنگ جهانی اول شروع شد. او قادر به بازگشت به روسیه نبود، و در سال ۱۹۱۵، به امریکا مهاجرت کرد، جایی که بلافاصله به روزنامه روزانه سوسیالیست «به پیش» کمک نمود. در سال ۱۹۱۷ نویسنده اولین کتاب درباره انقلاب روسیه (روح انقلاب روسیه) بود و زمانی که فدراسیون سوسیالیستی یهودیان در سال ۱۹۲۱ انشعاب کرد، او رابطه اش را با «به پیش» قطع کرد و یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب کارگران شد. او یکی از پیش‌تازان سازمان‌دهی در بخش یهودیان حزب، و بینان‌گذار روزنامه کمونیست روزانه نیدیش «صبح فریبهیت»، و تا هنگام مرگ ویرایش‌گر آن بود. او همچنین برای سال‌ها یکی از اعضای کمیته ملی حزب کمونیست امریکا بود. گذشته از مقالات بی‌شمار روزنامه و سرمقالات، او کتاب‌های بسیاری نوشت، و مسئول ترجمه چندین جلد کتاب از مجموعه آثار لنین به انگلیسی، همچنین مترجم کتاب جنگ دهقانی انگلس در المان، ده روزی که دنیا را لرزان از جان رید، و آوای وحش از جک لندن به نیدیش است. او در ۲۲ نوامبر، ۱۹۳۹ درگذشت. دهه‌ها پس از مرگش، و تا زمانی که روزنامه در سال ۱۹۸۸ بسته شد، عکس او در سرصفحه «فریبهیت» چاپ می‌شد.

<https://www.marxists.org/glossary/people/o/l.htm#olgin-moissaye>

برگردانده شده از:

Moissaye J. Olgin

Trotskyism

Counter-Revolution in Disguise

The German Situation and the Question of Social-Fascism

<https://www.marxists.org/archive/olgin/1935/trotskyism/12.htm>